

داستانی که در زیر نقل می‌شود، مربوط به دانشجویان ایرانی است که دوران سلطنت «احمدشاه قاجار» برای تحصیل به آلمان رفته بودند و آقای «دکتر جلال گنجی» فرزند مرحوم «سالار معتمد گنجی نیشابوری» نقل کرده است:

ما هشت دانشجوی ایرانی بودیم که در آلمان در عهد «احمد شاه» تحصیل می‌کردیم. روزی رییس دانشگاه به ما اعلام نمود که همه دانشجویان خارجی باید از مقابل امپراطور آلمان رژه بروند و سرود ملی کشور خودشان را بخوانند.

ما بهانه آوریم که عدلمان کم است.

گفت: اهمیت ندارد. از برخی کشورها فقط یک دانشجو در اینجا تحصیل می‌کند و همان یک نفر، پرچم کشور خود را حمل خواهد کرد، و سرود ملی خود را خواهد خواند.

چاره‌ای نداشتیم. همه ایرانی‌ها دور هم جمع شدیم و گفتیم ما که سرود ملی نداریم، و اگر هم داریم، ما به یاد نداریم. پس چه باید کرد؟ وقت هم نیست که از نیشابور و از پدرمان بپرسیم.

به راستی عزا گرفته بودیم که مشکل را چگونه حل کنیم...

یکی از دوستان گفت: اینها که فارسی نمی‌دانند. چطور است شعر و آهنگی را سر هم بکنیم و بخوانیم و بگوییم همین سرود ملی ما است... کسی نیست که سرود ملی ما را بداند و اعتراض کند...

اشعار مختلفی که از سعدی و حافظ می‌دانستیم، با هم تبادل کردیم. اما این شعرها آهنگین نبود و نمی‌شد به‌صورت سرود خواند. بالاخره من [دکتر گنجی] گفتم: بچه‌ها، **عمو سبزی فروش** را همه بلدید؟

گفتند: آری.

گفتم: هم آهنگین است، و هم ساده و کوتاه.

بچه‌ها گفتند: آخر **عمو سبزی فروش** که سرود نمی‌شود.

گفتم: بچه‌ها گوش کنید! و خودم با صدای بلند و خیلی جدی شروع به خواندن کردم:

«**عمو سبزی فروش** . . . بله. سبزی کم فروش . . . بله. سبزی خوب داری؟ . . . بله»

فریاد شادی از بچه‌ها برخاست و شروع به تمرین نمودیم. بیشتر تکیه شعر روی کلمه «بله» بود که همه با صدای بم و زیر می‌خواندیم.

همه شعر را نمی‌دانستیم. با توافق هم‌دیگر، «سرود ملی» به این‌صورت تدوین شد:

**عمو سبزی فروش** . . . !بله

سبزی کم فروش! . . . !بله

سبزی خوب داری؟ . . . !بله

خیلی خوب داری؟ . . . !بله

**عمو سبزی فروش** . . . !بله

سیب کالک داری؟ . . . !بله

زالزالک داری؟ . . . !بله

سبزی باریکه؟ . . . !بله

شبهات تاریکه؟ . . . !بله

**عمو سبزی فروش** . . . !بله

این را چند بار تمرین کردیم. روز رژه، با یونیفورم یک‌شکل و یک‌رنگ از مقابل امپراطور آلمان، «عمو سبزی فروش» خوانان رژه رفتیم.

پشت سر ما دانشجویان ایرلندی در حرکت بودند. از «بله» گفتن ما به هیجان آمدند و «بله» را با ما هم‌صدا شدند، به طوری که صدای «بله» در استادیوم طنین‌انداز شد و امپراطور هم به ما ابراز تفقد فرمودند و داستان به‌خیر گذشت.